

بررسی مقایسه‌ای ارزشهای جنسیتی در بین زنان و مردان شهر خلخال^۱

* دکتر صمد عابدینی

** سید اسماعیل هاشمی

کد مقاله: ۸۸۱۲۰۱۰۳

چکیده

تحقیق حاضر در پی توصیف و تحلیل ارزشهای جنسیتی در یک نمونه آماری ۳۲۷ نفری بالای ۱۶ سال در خانواده‌های شهر خلخال می‌باشد. پژوهش حاضر این مقوله را در چهارحوزه‌ی جامعه‌شناسی، ادبیات، روانشناسی و تاریخی بررسی کرده است. هدف این پژوهش پاسخگویی به این سؤال است که: ملاک ارزشهای جنسیتی در بین خانواده‌های شهر خلخال چه می‌باشد؟

روش تحقیق پیمایشی و داده‌ها از طریق پرسشنامه با استفاده از نرم افزار SPSS با پایایی ۰/۸۷ به روش آلفای کرونباخ و طیف لیکرت استخراج و تجزیه و تحلیل شده است. روش نمونه‌گیری خوشه‌ای و روش تعیین حجم نمونه کوکران با حجم نمونه ۳۲۷ نفر انتخاب شده‌اند. ارزشهای جنسیتی با متغیر سن، رسانه‌های جمعی، نگرش والدین و فرزندان، تحصیلات و پایگاه اجتماعی و اقتصادی سنجیده شد و نتایج نشان داد که متغیرهای مستقل سن، رسانه‌های جمعی، تحصیلات و نگرش بیشترین تاثیر را بر متغیر وابسته‌ی ارزشهای جنسیتی و کمترین تاثیر را متغیر پایگاه اجتماعی و اقتصادی در این جامعه‌ی آماری داشته است. پیشنهادها: همه عوامل و متغیرهایی که باعث ارتقا یافتن سطح ارزشهای جنسیتی در جامعه می‌شود می‌بایست تقویت گردد و با استفاده از رسانه‌های جمعی و بسترسازی فرهنگی مناسب اعتماد به نفس و خودباوری خانواده‌ها ارتقاء یابد.

واژگان کلیدی: جنسیت، ارزش، مردانگی، زنانگی، ارزشهای جنسیتی.

۱- مقاله حاضر براساس گزارش پایان‌نامه کارشناس ارشد تحت عنوان «بررسی مقایسه‌ای ارزشهای جنسیتی در بین زنان و مردان شهرستان خلخال» در سال ۱۳۸۸ تدوین و ارائه گردیده است.

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال

E-mail: phab_un@yahoo.com

** دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد بافت

بیان مسئله

جنسیت^۱ یکی از مفاهیم اساسی و مهمی است که در سال‌های اخیر مورد توجه صاحب‌نظران علوم اجتماعی به‌ویژه فمینیسم‌ها قرار گرفته است. برای تبیین چرایی و چگونگی پرداختن به آن، نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است و یکی از مسایل حساس و مورد توجه کلیه کشورهای جهان امروزی می‌باشد. در گذشته زیاد مورد توجه قرار نگرفته بود و کشورها علاقه و تمایل زیادی برای پرداختن به مسایل جنسیت افراد از خود نشان نمی‌دادند. در مواردی نیز به دلیل کم‌اهمیت بودن یکی از دو جنس چندان حساس و با ارزش نبود، زیرا جوامع مختلف بیشتر مرد سالار بود و عوامل سنتی و فرهنگی و اقتصادی بیشتر در این جهت به کار می‌رفت. توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، گسترش آموزش و شهرنشینی و سطح سواد، جوامع را با طرز فکر نوین و خلاق و برداشت‌های جدید و آزادانه آشنا کرد و تاثیر مستقیم آن‌ها دگرگونی در تقسیم کار و بهره‌مندی هر یک از دو جنس زن و مرد و بخصوص زنان و نقش او در جامعه بود.

واژه جنسیت یک مقوله‌ی اجتماعی و هم ساخته می‌باشد و از واژه‌ی جنس^۲ که عموماً برای بیان همان مقوله فقط از دیدگاه زیست‌شناسی به کار می‌رود متفاوت است. جنسیت مشمول رفتارها، نقش‌ها، کنش‌ها و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم در هر جامعه به عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد و در ارتباط با نقش‌های جنسیتی افکار قالبی در مورد هر دو جنس در جامعه مشاهده می‌شود که دامنه انتظارات را از هر دو جنس طرح و تعیین می‌کند و در راستای دو مقوله اخیرالذکر یعنی جنسیت و نقش‌های جنسیتی، قشربندی‌های جنسیتی در جامعه پدیدار می‌شود که عمدتاً مربوط به پاداش‌هایی از قبیل توزیع قدرت، ثروت، وجهه، آزادی‌های فردی و اقتصادی می‌شود که هر عضوی از جامعه بنابر موقعیت خود در هرم سلسله مراتبی حاضر در جامعه از آن بهره می‌برد (نرسیسیانس، ۱۳۸۳).

ارزش^۳ جزء اصلی سازنده فرهنگ به شمار می‌رود که ثبات یا تغییر آن موجب ثبات یا تغییر فرهنگ‌ها در جوامع در طول زمان و مکان می‌شود و به طبع آن ثبات یا دگرگونی جوامع را تحت تاثیر قرار می‌دهد. از این رو، پی بردن به نظام ارزشی جامعه، ما را با عناصر فرهنگی آن جامعه که سوق‌دهنده کنش و رفتار افراد است آشنا می‌کند. نظام شخصیتی هر جامعه در بطن نظام ارزشی آن جامعه نهفته است و با کسب آگاهی و بینش

درباره این نظام ارزشی می‌توان به بررسی تأثیر و تأثر آن بر نظام شخصیتی آن جامعه دست یافت.

ارزش‌ها، الگوهای رفتاری - عینی، ذهنی - نسبتاً پایداری است که مطلوبیت آن‌ها از سوی افراد جامعه برای مدت زمان معینی پذیرفته و به مثابه راهنمای اعمال انسان‌ها عمل می‌کند. نظام ارزشی، مجموعه‌ای از ارزش‌هاست که افراد جامعه درباره آن‌ها توافق نسبتاً زیادی دارند و از خود و اطرافیان انتظار دارند که این ارزش‌ها را مطلوب دانسته و مطابق با آن‌ها رفتار نمایند.

پیشینه‌ی تحقیق

تحقیقی با عنوان پسرهای جوان و ارزشهای مردانگی (پژوهشی در بین دانش‌آموزان متوسطه شهر تهران) توسط ذکایی و میرزایی در دانشگاه علامه طباطبایی تهران انجام شده است. در این پژوهش نظریه‌های مربوط به مردانگی و زنانگی و دیدگاههای غالب در این مورد پرداخته شده است. با اتخاذ رویکردی سازه‌گرایانه و با استفاده از نمونه‌ای معرف دانش‌آموزان پسر مقطع متوسطه شهر تهران، گرایش پسرها را به ارزشهای مردانه و کلیشه‌های جنسیتی مطالعه نموده است. (ذکایی و دیگری، ۱۳۸۴، ص ۷۰)

تحقیقی را با عنوان بررسی نگرش مردان به اشتغال زنان مورد مطالعه شهر شیراز توسط شهریاری در سال ۱۳۷۷ انجام شده است. این پژوهش به منظور سنجش نگرش مردان به اشتغال رسمی زنان در شهر شیراز انجام یافته و حجم نمونه مورد مطالعه آن از روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه بندی شده ۳۸۴ نفر تعیین شده است. اطلاعات به دست آمده برخاسته از تنورهای جنسیتی، توسط پرسشنامه‌ای حاوی سنجش نگرش براساس طیف لیکرت و سؤالهای عمومی، بوسیله نرم افزار SPSS در دو سطح توصیفی و تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و نتایج زیر به دست آمده است: نگرش ۱۴/۶ درصد جامعه مورد مطالعه نسبت به اشتغال زنان مخالف، ۵۳/۱ درصد نسبتاً موافق و ۳۲/۳ درصد موافق بوده است. با استفاده از سایر نتایج حاصل شده مشخص می‌گردد، بیش از نیمی از جامعه مورد مطالعه به اشتغال زنان در خارج از خانه، مشروط می‌نگردد. بالاترین میزان نگرش غیر سنتی (جدید) به نقش زنان، مربوط به پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط و کمترین آن مربوط به پایگاه پایین می‌باشد.

تحقیقی با عنوان ارزش، سنت و باز تولید فرهنگی، نشانه‌های شکاف بین ایده‌آل‌های دو جنس در خصوص باز تولید ارزشهای مربوط به خانواده و ازدواج توسط عبدالهیان در سال ۱۳۸۴ در دانشگاه شیراز انجام شده است. در این تحقیق ابتدا نشان داده شده است که ارزش‌های فرهنگی در حوزه‌ی نگرش به خانواده و ازدواج در ایران معاصر هم در برخی موارد در حال شکل‌گیری می‌باشد. توضیح آنکه تبیین مکانیسم‌های تولید و یا باز تولید این ارزشها بدون مشخص کردن نیروهای فرهنگی - اجتماعی امکان‌پذیر نیست. پیرو این منطق به تأثیر نیروهای اجتماعی - فرهنگی در باز تولید این ارزشها اشاره و نشان داده شده است که در باز تولید ارزشهای مربوط به خانواده و ازدواج میان دو جنس شکافی نگرشی وجود ندارد. همچنین نشان داده شده است که نیروهای اجتماعی براساس ویژگیهای جنسی خویش نسبت به باز تولید ارزشهایی نظیر آزادی و انتخاب همسر اقدام نمی‌کنند.

تحقیقات خارجی

تحقیقی با عنوان «ارزشها، تغییر و پیوندهای درون نسلی در بین دو نسل از زنان سنگاپور» توسط پیتی تئو و همکارانش در سال ۲۰۰۳ انجام گرفت، هدف این مطالعه بررسی رابطه‌ی بین دو نسل زنان سنگاپور و ارزشهای متفاوت آنها در مورد نقش جنسیتی، ترجیح جنس فرزند، شکل خانواده و نظم زندگی بود، روش مطالعه‌ی این پژوهش کیفی با استفاده از تکنیک مصاحبه عمیق بود که سه عضو از ۲۱ گروه خانواده مورد مصاحبه عمیق قرار گرفتند، نتایج تحقیق نشان داد که ناهماهنگی در ترجیح جنسی در سنگاپور وجود دارد و برخی ارزشها با تغییرات اجتماعی - اقتصادی انعطاف‌پذیر است نه فقط ترجیح پسر در خانوارهای چینی ساکن در سنگاپور. ترجیح پسر در نمونه‌ی تأیید شده همچنین ترجیح پسر که در بین نسل پدربزرگ‌ها وجود دارد در بین والدین کمتر است، این ترجیح در بین غیر تحصیل کرده‌ها پدر بزرگ‌ها بیشتر از تحصیل کرده‌هاست و ترجیح نداشتن فرزند پسر یا دختر در بین تحصیل کرده بیشتر است در حالی که ترجیح جنسی میان نسل والدین بدین ترتیب است کسانی که با تحصیلات متوسط هستند سه مورد ترجیح نداشتن را انتخاب کرده‌اند. درمقابل در بین افراد با تحصیلات عالی ۱۶ نفر گزینه ترجیح نداشتن را مشخص کرده‌اند (تئو، ۲۰۰۳، صص ۳-۳۲۷).

مطالعه اینگلهارت در مورد اولویتهای ارزشی پانزده کشور صنعتی که در دو مقطع زمانی ۱۹۸۳-۱۹۷۰ انجام گرفت چنین نتیجه‌ای را نشان می‌دهد در ارتباط با شغل کشاورزان بیشتر از کارگران و متخصصان و مدیران به ارزشهای مادی گرایش دارند و از نظر تحصیلات نیز افراد تحصیل کرده بیشتر به دنبال ارزشهای فرامادی هستند و این رابطه قویتر از رابطه آن با شغل است (اینگلهارت، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰).

مبانی نظری

نظریه‌های جنسیت

جنسیت چیست؟ جنسیت به مثابه "جنبه‌های روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی مرد بودن و زن بودن انگاشته می‌شود." (کسلر و دیگری، ۱۹۷۸، ص ۱۲) به عبارت دیگر، جنسیت نمود ویژگیهای مردان و زنان در مواجهه با زندگی اجتماعی و فرهنگ از طریق اجتماعی شدن است. این مفهوم از جنسیت برای شروع بسیار محدود می‌باشد. چنانکه خواهید دید، حتی آنها که به وجود تفاوت‌های مهم زیست‌شناختی یا ژنتیکی در زنان و مردان باور دارند، قبول دارند که اینگونه تفاوت‌های طبیعی و اجتماعی را نمی‌توان به وضوح از هم جدا کرد. دانشمندان همه رشته‌ها در می‌یابند که این تفاوت‌ها، قلمروهای جداگانه‌ای نیست.

مسئله‌ی دوم در مورد این تعریف از جنسیت، گرایش به این تصور است که جنسیت، صرفاً یک ویژگی فردی است. از این منظر، جنسیت به عنوان مجموعه‌ای از خصیلت‌ها یا گرایشهای رفتاری به شمار می‌رود که مردم براساس انتساب آنها به یک گروه جنسیتی خاص دارند، البته این دیدگاه به لحاظ انواع پرسشها و دانشی که تولید می‌کند، بسیار تنگ نظرانه است.

برای تعریف جنسیت با پیروی از (ریچ وی و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۱۹۲) بر جنسیت به مثابه "نظام عادات اجتماع" نگاه می‌شود، این نظام تمایز جنسیتی را بوجود آورده و حفظ کرده است و "روابط نابرابری را براساس این تمایزات سازماندهی می‌کند." از این منظر، جنسیت نتیجه‌ی تفاوتها و نابرابری‌هاست. سه ویژگی در این تعریف اهمیت دارد:

اول اینکه جنسیت همانگونه که یک جریان است، یک وضعیت ایستا هم می‌باشد. این موضوع دال بر این است که جنسیت همواره تولید و باز تولید می‌شود. از این رو، درک ساز و کارهایی که از طریق آنها این جریان رخ می‌دهد، هدفی اساسی است.

دوم، جنسیت صرفاً ویژگی افراد نبوده است، بلکه در تمام سطوح ساختار اجتماعی بوجود می‌آید. این امر، در بردارنده‌ی این بینش است که جنسیت به عنوان یک "نظام" عادات می‌باشد که دور از دسترس بوده، به هم گره خورده و مستقل از افراد است. از این رو جنسیت یک پدیده‌ی چند بعدی می‌باشد. (ریسمن، ۱۹۹۸) این بینش ما را در کشف چگونگی باز تولید جنسیت، از طریق فرآیندهای اجتماعی، مانند کنش‌های متقابل و نهادهای اجتماعی چون کار، توانمند می‌سازد.

سوم، تعریف جنسیت به اهمیت آن در سازماندهی روابط نابرابر برمی‌گردد. نکته‌ی مهم این است که جنسیت به عنوان یکی از اصول سازمان اجتماعی، بعد مهمی است که منابع اجتماعی براساس آن توزیع می‌شود.

سال‌های سال مفاهیم جنسی مفاهیمی طبیعی تلقی می‌شد. این طبیعی تلقی شدن مفاهیم جنسی باعث شده بود که در طی دهه‌های اخیر با مشاهده‌ی نمونه‌های بسیاری چون مورد ماریا پاتینیو، رابطه‌ی میان مفاهیم مردانگی و زنانگی و تعاریف بیولوژیک از دو جنس شکل جدیدی به خود گرفت زیرا به نظر می‌رسید که با توجه به ظاهر زنان و مردان نمی‌توان به طور قطع در مورد ویژگی‌های جنسیتی و رفتارهای جنسی آنان قضاوت کرد.

(سفیری، ۱۳۸۱، صص ۱۸-۱۹)

مفهوم جنسیت در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ متولد شد. در سال ۱۹۷۲ جان مانی و آنکه ارهارد این ایده را پروردند که جنس و جنسیت دو مقوله‌ی کاملاً جدا از هم می‌باشد. زمانی که از جنس سخن به میان می‌آوریم، منظورمان ویژگی‌های بیولوژیک بدن است که توسط ژن‌ها رقم می‌خورد و غیرقابل تغییر است. اما جنسیت نشان دهنده‌ی ویژگی‌های روانی فرد و برداشت او از خود است که در روابط او با اطرافیان‌ش شکل می‌گیرد. کتاب اوکلی نیز در همان سال با عنوان جنس، جنسیت و جامعه منتشر شد که در آن جنس را به عنوان تفاوت‌های مرتبط با اندام‌های تناسلی و کارکرد تولید مثلی آن‌ها تعریف می‌کند و جنسیت را به فرهنگ مرتبط می‌داند که طبقه‌بندی اجتماعی مردانه/ زنانه را ایجاد می‌کند.

نظریه‌های فمینیستی:

در واقع فمینیست‌های موج دوم بودند که مفهوم جنس و جنسیت را از هم جدا کردند. به اعتقاد آن‌ها ساز و کارهای اجتماعی است که نابرابری جنسیتی را تولید می‌کند و بعد بر تثبیت آن در جامعه پای فشاری می‌کند. فمینیست‌ها معتقدند که هر چند که خصوصیت‌های جنسی در زنان و مردان به اندام‌های آنها کارکردهای بازتولیدی متفاوتی می‌دهد، تفاوت‌های جنسیتی را که در شخصیت افراد نمود پیدا می‌کند، محیط و شرایط اجتماعی تعیین می‌کند نه زن‌ها. فمینیست‌ها در اعتراض به ایده‌های جهان‌شمولی فعالیت می‌کنند که زنان را در موضع ضعف قرار می‌دهد. جنسیت زنان تحت تأثیر دو انگاری‌های جهان‌شمولی شکل می‌گیرد که سلسله مراتبی ارزشی را نیز به دوش می‌کشند. دو انگاری‌هایی چون سوژه/ابژه، طبیعت/فرهنگ، عقلانی/عاطفی، منطقی/شهودی، مستقل/وابسته و فعال/منفعل ساختارهای فکری ناعادلانه‌ای را به زنان و مردان تحمیل می‌کنند. در این دوانگاری‌ها یکی از مفاهیم که همیشه مفهومی است که به زنان نسبت داده می‌شود و زن ارزش کمتری دارد.

در دیدگاه فمینیست‌های لاکانی، فرهنگ و معانی فرهنگی عبارت است از: نظامی نمادین از این تفاوت‌های سازمان‌دهی شده و جامعه و مردمی که تشکیل‌دهنده آن هستند نیز حول محور این معیارهای مردانه سازمان‌دهی می‌شوند. آنان ساخته شدن مفاهیمی مانند زنانگی (که عبارت است از شخصیت مادرانه و فرزند پرور و عاطفی در زنان) و مردانگی را به مناسبات اجتماعی موجود میان زنان و مردان نسبت می‌دهند. در فمینیسم فرویدی نیز شکل‌گیری مفاهیم زنانگی و مردانگی تحت تأثیر نظامی دوگانه صورت می‌گیرد. این نظام دوگانه نظام سرمایه‌دار- پدر سالار است و جایگاه زنان در آن به طبقه اجتماعی و جنس ربط داده می‌شود. بنابراین تمام جریان‌های موجود در جنبش فمینیستی، از جریان‌های سنتی لیبرال، رادیکال و مارکسیست گرفته تا جریان‌های به روزتری چون پست مدرن‌ها و پسا ساختارگرها جدایی مفاهیم جنس و جنسیت را بنیان کار خود قرار داده‌اند. اما هر یک رویکرد متفاوتی را در توضیح عملکرد ساز و کارهای جنسیت ساز اتخاذ کرده‌اند.

به نظر اندیشمندان فمینیست، بدیهی است که ویژگی‌های جنسی زن و مرد تعیین‌کننده‌ی هیچ یک از این مفاهیم نباشد. مثلاً توانایی کمتر دختران دانش‌آموز به نسبت پسران در یادگیری ریاضیات ربطی به فراگردهای ذهنی و تفاوت در مغز ایندو ندارد، بلکه

نرم‌های جنسیتی این انتظار را از پسران دارد و فرصت روانی لازم را در اختیارشان قرار می‌دهد تا به این باور برسند که توانایی لازم را دارند. اما همین سرشت دوانگاران‌هی اندیشه در اجتماع و سیاست به این مسأله منتهی می‌شود که مقوله‌هایی چون کار، فرهنگ و هنر، حوزه‌ی عمومی، سیاست و نظایر آن با این سلسله مراتب جنسیتی همراه می‌شود و ربط داشتن مردان با حیات و اخلاق عمومی سبب قرار گرفتن آن‌ها در موضع برتر در جامعه می‌شود و زنان به حاشیه‌ی فعالیت‌های اجتماعی رانده می‌شوند. اما ادعای فمینیست‌ها مبنی بر این است که عامل تعیین‌کننده‌ی نهایی شخصیت انسان‌ها در روابط بشری در جوامع امروزی دیگر بیولوژی نیست و جنسیت افراد می‌تواند بسیار متفاوت از جنس ظاهری آن‌ها باشد.

فمینیست‌ها معتقدند در جهانی که جنس دیگر تعیین‌کننده‌ی رفتار جنسی نیست و جنسیت افراد نه به بدن آن‌ها بلکه به شرایط روانی و مادی‌ای که در آن پرورش یافته‌اند بستگی دارد، زنانگی و مردانگی تعاریف تثبیت شده‌ی خود را از دست می‌دهد و هرچه بی‌معناتر می‌شود و این روند از دست رفتن معنای جنسی، تا آنجایی پیش می‌رود که سرانجام به برابری دو جنس و از بین رفتن تمام و کمال مفاهیمی چون مردانگی و زنانگی در جامعه خواهد انجامید.

نظریه‌پردازان فمینیست مسأله جنسیت را یک واقعیت زیست شناختی ندانسته اند، بلکه آنرا پدیده‌ای می‌دانند که به واسطه اجتماع شکل می‌گیرد (بنال، ۱۹۹۳).

تفاوت جنس و جنسیت^۴

جنس و جنسیت از واژه‌هایی است که به ویژه در مباحث زنان، بسیار از آن‌ها استفاده می‌شود.

قرابت لفظی این دو در زبان فارسی، موجب شده است که درگفت و گوهای عمومی، به اشتباه به جای یکدیگر به کار رود. این درحالی است که این دو واژه، نزد کارشناسان امور زنان معانی کاملاً متفاوتی دارد. به اعتقاد اونگر، واژه «جنس» باید به ابعاد بیولوژیکی مردانگی و زنانگی فرد محدود شود و «جنسیت» به صفات و ویژگی‌های اجتماعی دو جنس اطلاق گردد. به بیان دیگر، واژه «جنسیت» به اجزای غیرفیزیولوژیکی جنس اشاره دارد که از نظر فرهنگی، برای مردان یا زنان مناسب تشخیص داده می‌شود. جنسیت در

واقع، مجموعه‌ی انتظاراتی است از مرد و زن، نوعی که در موقعیتی معین، چه باید بکند. به گفته استفانی‌گرت، جامعه‌شناسان تمایز مهمی میان جنس و جنسیت قائلند. اصطلاح جنس بر تفاوت‌های بیولوژیک میان زن و مرد دلالت دارد، حال آن که جنسیت، ناظر بر ویژگی‌های شخصی و روانی است که جامعه، آن‌ها را تعیین می‌کند (گرت استفانی، ۱۳۸۰، ص ۱۱).

پاره‌ای دیگر از اندیشمندان، تفاوت جنسی میان زن و مرد را پذیرفته‌اند؛ اما ملاک قرار دادن آن‌ها برای نقش‌ها و انتظارات متفاوت را بر نمی‌تابند. به بیان دیگر، آنان تفاوت جنسی زن و مرد را می‌پذیرند؛ اما هرگونه تفاوت جنسیتی را معلول فرهنگ مردسالاری دانسته و خواستار الغای آن و تساوی نقش‌ها و مسؤولیت‌های زنان و مردان هستند. دکتر الیزابت بادانتر، وجود جنسیت مردانه و زنانه را واقعی نمی‌داند و آن را معلول یک رشته عوامل روانی، اجتماعی و فرهنگی معرفی می‌کند. به عقیده‌ی او گرچه ترکیب دو کروموزوم، نخستین شرط وجودی بشر مذکر است، اما تعیین‌کننده ویژگی‌های آن نیست. بنابراین، مذکر بودن (جنسیت) به یک رشته عوامل روانی، اجتماعی و فرهنگی بستگی دارد که ربطی با ویژگی ژنتیک ندارد. این رویکرد نیز مورد نقد جدی روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان در غرب قرار گرفت. از دیدگاه این دانشمندان، تفاوت‌های جنسیتی در قریب به اتفاق موارد، نتیجه‌ی طبیعی تفاوت‌های جنسی زن و مرد بوده و ضرورت‌های کارکردی آن را در همه جوامع بشری، تثبیت و نهادینه کرده است. امروزه بسیاری بر این باورند که عوامل بیولوژیک، در شکل دادن به نقش‌های جنسیتی زن و مرد در جامعه، بسیار مؤثر است. در جامعه‌شناسی، از تفاوت جنسی بیولوژیک، برای توضیح دادن و تقسیم کار در خانواده و جامعه، به طور کلی سود جسته‌اند.

تایگر و فاکس چنین استدلال می‌کنند که زن و مرد، برنامه‌ریزی‌های بیولوژیک یا برنامه‌های ژنتیکی متفاوتی دارند که زمینه‌ساز رفتارهای متفاوت آنان است. برنامه‌ریزی بیولوژیک مردان موجب گرایش آنان به ستیزه‌جویی و تسلط است، حال آن که برنامه‌ریزی بیولوژیک زنان، آنان را مستعد بچه‌دار شدن و مراقبت از کودکان می‌کند. مرداک با بررسی ۲۲۴ جامعه، این نوع تقسیم کار خانوادگی را با قدرت جسمانی بیشتر مردان، که پایه‌ای ژنتیکی داشت و نیز با نقش زنان در تولید مثل توضیح داد. پارسونز نیز بر آن است که زنان بنا بر نقش بیولوژیکشان در تولید مثل، گزینه‌ای برای پرورش دیگران

دارند و این غریزه، آنان را برای ایفای نقش پر احساس در خانواده‌ای هسته‌ای، کاملاً شایسته می‌سازد. هم چنین بیولوژی مردان، آنان را برای ایفای نقش ابزاری در خانواده مناسب می‌سازد، نقشی که مستلزم تأمین نیازهای اقتصادی خانواده و پیوند دادن آن با جهان خارج است. امروزه بر مبنای همین شواهد و قرائن علمی، فمینیست‌های پست مدرن، تفاوت‌های جنسیتی و نقش‌های متناسب با ویژگی‌های بیولوژیکی زن و مرد را پذیرفته‌اند. از دهه‌ی هفتاد به بعد، گروهی با نام فمینیست‌های جدید و متأثر از دیدگاه‌های پست مدرنیستی ظهور کرده‌اند که با تکیه بر روان‌شناسی رفتارگرایانه، بر حفظ ویژگی‌های زنانگی تأکید می‌ورزند. آنان با تأکید بر اصل تفاوت انسان‌ها معتقدند که باورهای جهان شمول فمینیست‌های رادیکال نه تنها غیر قابل دسترسی است، بلکه می‌تواند اشکال جدیدی از ستم بیافریند. آنان معتقدند که زن، نیازمند خانواده، همسر و فرزند است.

(سفیری، ۱۳۸۸، صص ۱۷-۱۵)

تورستاین وبلن:

وبلن با بررسی نقش جنسیت در جامعه متذکر شد که در ابتدای تاریخ بشر، مرد و زن سهم یکسانی از بار زندگی را بر دوش داشتند، اما با گذشت زمان، زنان فقیر بیشتر و بیشتر متحمل وظایف سنگین شدند. بارداری و پرستاری که از واقعیات بیولوژیکی زنان است، قطعاً امکان تحرک زنان نخستین را محدود می‌کرد، حال آنکه مردان می‌توانستند برای مدتی قبیله را ترک گویند، بدون آنکه بقای آن به مخاطره افتد. به این ترتیب در جوامع ابتدایی شکارچی - گردآورنده، تقسیم کار مبتنی بر جنسیت به اوج خود رسید و فعالیت‌های مربوط به مواردی چون شکار، جنگ، حکومت، دین و ورزش مختص مردان شد. عجیب نیست که این فعالیتها را احترام‌آمیز تلقی می‌کردند. از نظر وبلن، ماهیت متجاوزانه شکار کردن و جنگیدن، آنها را به نقشهای مردانه بدل کرد و به این ترتیب، زنان بیشتر به اشتغال در امور معمول روزانه، و هر چند مولدتر، رانده شدند. این ایده که شکارکردن در کل جهان فعالیتی مختص مردان بوده است، در مطالعه‌ای که جی‌پی مرداک در خصوص وظایف مناسب مردان و زنان در ۲۲۴ جامعه‌ی پیشاصنعتی صورت داده، به طور خلاصه آمده است.

کارهای روزمره در خور برترین مردان نبود. آنان در پی کسب انواع نشان افتخار بودند. در مرحله‌ی مربوط به شکارگری، دارایی مردان، به مثابه نشان‌های افتخار، مایه‌ی تفاخرشان

بود و پرخاشگری خصلتی ارزشمند در آنان تلقی می‌شد. ویلن نشان داد که در مرحله بربریت، به اسارت گرفتن زنان و به تصرف در آوردن آنان عمدتاً نشان افتخار به شمار می‌آمد. او متذکر شد در میان طبقه‌ی ثروتمند جامعه صنعتی جدید، از جمله ارزشمندترین ویژگیهای زنان عبارت است از داشتن دستانی ظریف و کمرباریک، ویژگیهایی که در فعالیتهای کاری تولیدی ارزش چندانی ندارند. در واقع، از آنجا که در خانواده‌های ثروتمند، زنان مجبور به کارکردن نبودند، این امر دلالت بر برخورداری آنان می‌کرد. نحوه‌ی لباس پوشیدن زنان از نشانه‌های دیگر برخورداری مالی به شمار می‌رفت. زنان ثروتمند با خرید لباسها و زیورآلاتی که به طرز مضحکی گران بودند، خود را سرگرم مصرف مظاهرا نه می‌کردند و از این طریق بیکاری همیشگی خود را برای دیگران به نمایش می‌گذاشتند. از نظر ویلن، نقشهای جنسیتی موجود آن گونه که باید باشد، نیست. او حقوق زنان را از مهمترین موضوعات اجتماعی می‌دانست. از نظر وی، زندگی زنان نباید نسبت به زندگی مردان در رتبه دوم اهمیت باشد و جامعه صنعتی جدید باید آنان را برای شکوفا کردن نقشهای جنسیتی شان آزاد بگذارد. (دیلینی تیم، ۱۳۸۷، صص ۲۹۶-۲۹۷)

نانسی چودورو:

نانسی چودورو برخی از عقاید اساسی فروید درباره‌ی رشد اولیه را مجدداً تفسیر کرد. او به جای تمرکز صرف بر مرحله تناسلی رشد روانی - جنسی به منزله یک دوره‌ی حساس در شکل‌گیری هویت جنسیتی، استدلال کرد که هویت جنسیتی در دوره طفولیت آغاز می‌شود. او با فروید هم عقیده است که پستان مادر و خود او مهم‌ترین شیء در دنیای کودک است. هم دختر و هم پسر مادر را منبع همه لذتها، آرامش‌ها و از خود گذشتگی‌ها می‌دانند. این دیدگاه زمینه را برای تصور زنانگی در آینده آماده می‌کند. مهم‌تر آنکه، این دوره بوسیله‌ی نزدیک شدن و همانندسازی با مادر مشخص می‌شود. بنابراین، فرض بر آن است که هم دخترها و هم پسرها با هویت جنسیتی زنانه رشد خود را آغاز می‌کنند. (گولومبرگ و دیگری، ص ۷۱)

چون مادر زن است، چودورو معتقد است که مادر با دختر بیش از پسر احساس نزدیکی می‌کند. چون مادر و دختر به یکدیگر احساس نزدیکی می‌کنند، حس در هم ادغام شدن میان فردی در دختران حفظ می‌شود. نزدیکی مادر با پسر آنقدر قوی نیست، بلکه او بیشتر

به صورت جدایی و فردیت یافتن واکنش نشان می‌دهد. هرچند پسران یک همانند سازی اولیه با مادر دارند ولی خیلی سریع خود را از او جدا می‌کنند و خود را متفاوت از مادر تعریف می‌کنند (همان منبع، ص ۷۱).

به موازات افزایش سن، دختران به همانند سازی با مادر ادامه می‌دهند، و خود پنداره‌ی آنها از این ارتباط بین فردی گسترش می‌یابد. زنان به این در هم بودن یا در هم ادغام شدن با دیگران ادامه می‌دهند، زیرا خودپنداره‌ی آنها بر ارتباط داشتن و تقابل متکی است. چون خود پنداره‌ی آنها متکی بر مرتبط بودن و تقابل است، زنان از نظر روانی آمادگی برای مادری در سنین بزرگسالی دارند. این، به نوبه خود، چرخه رشد را مستمر می‌کند و نشان می‌دهد که چرا زنان مادری می‌کنند. مردان، برعکس، خود را بیشتر و بیشتر از مادر متمایز می‌سازند. (همان منبع، ص ۷۲)

در جریان شکل‌گیری هویت جنسیتی، از آنچه زنانه است رو بر می‌گردانند. مردان خود را به عنوان موجوداتی جدا و فردیت یافته تعریف می‌کنند؛ علاوه بر آن، آنها همه‌ی تمایلات زنانه را در خود سرکوب می‌کنند و شروع به تحقیر زنانگی در دیگران می‌کنند. خود پنداره مردان متکی بر آن است که آنها فردی جدا و مستقل باشند. ولی زن و مرد به سبب تجربه‌های اولیه، زن را همیشه در مقام موجودی پرورش دهنده و از خود گذشته تصور می‌کنند. لذا، زن و مرد هر دو فرض می‌کنند که زن بهتر از مرد می‌تواند از دیگران مراقبت کند. (همان منبع، ص ۷۲)

چودورو نیز همانند فروید، نقشهای جنسیتی را بیولوژیکی فرض کرده است. هر چند او به این مورد می‌پردازد که دختر و پسر چگونه به علت تجربه‌های اولیه به هویت‌های مختلف دست می‌یابند، ولی همچنین مدعی است که این تجربه‌ها بجز این نمی‌تواند باشد. زنان باید باردار شوند و فرزند به دنیا آورند؛ و در بیشتر فرهنگها زنان برای بقای فرزندان باید به آنها شیر دهند. چون زنان از دیدگاه بیولوژیکی باید مادر باشند، چودورو معتقد است که بجز اینکه زنان گرایش ارتباطی و انگیزه مادری داشته باشند، راهی برای بقای فرهنگ وجود ندارد. چودورو به شیوه‌های متفاوتی که فرهنگ‌های گوناگون نقش مادری را تعریف کرده‌اند، توجه کمی معطوف داشته است. برای مثال، فرهنگها از نظر میزانی که از مادران انتظار دارند وقت خود را صرف فرزندانشان کنند، نوع مناسب تعامل مادر -

فرزند و حتی اینکه باید به کودک شیر داد یا نه و برای چه مدت باید به شیر دادن ادامه داد، فرق دارند. همچنین، مانند نظریه سنتی فروید، شواهد تجربی کمی برای اثبات ادعاهای چودورو وجود دارد. هر چند درست است که مادر و فرزند پیوند عاطفی شدید و عمیق با هم دارند، شواهدی مبنی بر اینکه پیوند بین مادر و دختر متفاوت از پیوند بین مادر و پسر است وجود ندارد؛ تفاوتی که اساس و پایه نظر چودورو است. به نظر می‌رسد که زنان بیشتر از مردان متوجه یا معطوف برقراری ارتباط با دیگران هستند و مردان بیشتر از زنان گرایش استقلال و خود مختاری دارند. با توجه به نظریات چودورو از چشم انداز صرف فرویدی، زنان از نظر اخلاقی از مردان کهنترند. مع ذلک در ارتباط با اندیشه‌های چودورو، کارول گیلیگان گفته است که زنان گرایش اخلاقی متفاوت ولی نه کمتر از مردان دارند. (گولومبیک و دیگری، ۱۳۷۸، صص ۶۹-۷۲)

سیمون دوبوار:

سیمون دوبوار با استناد بر طبیعت انسان در قالب امر هستی‌گرایی به تشریح اصول جنس و جنسیت می‌پردازد و در ابتدا با نگرش طبیعت‌گرایی و باز تولیدی، موضوع جنس را مطرح می‌کند. اما در مرحله دوم و در قالب جنسیت، واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و شخصی، نظرات او را تحت تاثیر قرار می‌دهد و این جمله معروف را بیان می‌کند که "ما زن به دنیا نمی‌آییم، بلکه زن می‌شویم" این جمله نشانگر تحمیل فرهنگ جامعه بر زنان و اهمیت تسلط فرهنگی آن بر علم و پیشرفت و توسعه انسانهاست و در واقع سیمون دوبوار ارزشهای حاکم بر درون جوامع در جامعه‌پذیری ارزشهای جنسیتی حاکم بین زنان و مردان را مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر او به سبب برخورد و رفتار متفاوت اطرافیان، دخترها خیلی زود دست از جست و خیزهای بچه‌گانه برمی‌دارند و رفتارهای زنانه پیدا می‌کنند. در صورتی که پسران به نوآوری، ابتکار، جست و خیز و حرکت تشویق می‌شوند و این سیستم فرهنگی و ارزشی جوامع است که ارزشهای مردانه را برای مردان برتر از ارزشهای زنانگی می‌داند و در این مسیر به مردان و به تبع آن به مردانه بودن اهمیت می‌دهد. (استونزراب، ۱۳۸۵، صص ۱۹۲).

دوبوار در کتاب جنس دوم خود ذهن را محدوده‌ای فارغ از جنسیت والگوی جنسی می‌داند و معتقد است که زن مقوله‌ای کاملاً معین و تثبیت شده و درعین حال مقوله‌ای

فردی به حساب می‌آید که با مردان متفاوت است و بهترین راه مقابله با این تفاوتها را به حداقل رساندن آن در ذهن می‌داند. بنابراین زنان را تشویق می‌کند که به شیوه مردان زندگی کنند و با شناخت فردیت خویش خود را به یک زندگی آرمانی برسانند. او از یک سو به ارزشهای موجود زنان و جنسیت زنان اهمیت فوق العاده‌ای قائل است و از سوی دیگر همان ارزشهای جنسیتی زنانه را مهمتر از مردانه تلقی می‌کند. دوبوار روشن می‌کند که اگر زنان آزاد باشند قادر به عمل هستند و در نظریات خود حسی و در کی از جنسیت را به عنوان شکل بنیادین تمایز اجتماعی نشان می‌دهند. دوبوار با تأیید مردانگی خواستار این بود که زنان ذهنیت خود را مانند مردان نمایند تا موفق شوند و ارزشهای جنسیتی مردانه را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند و قادر به عملیاتی کردن این موضوع نبود. او تفکیک جنسیت را خطای جامعه می‌داند و با خطای فاحش تری که خواستار مردانه‌فکرکردن زنان و پذیرش ارزشهای جنسیتی مردانه توسط زنان بود و جایگاه و نقشهایی که زنان می‌توانند موفق شوند پاسخ روشنی ندارد و به خطا رفته است. دوبوار از دیدگاه کارکردگرایی زنان تأکید می‌کند که اگر به زنان حق عمل کردن داده شود برای برون رفت از فرهنگی که پیش‌فرض آن منفصل بودن زنان است راهی نشان داده می‌شود. در جنس دوم در توضیح ذات باوری زیستی در دو بخش به پیامدهای آن حمله می‌کند. اولین استدلال وی آن است که زنان فاقد تاریخ‌اند، نظری که در بسیاری از محافل روزگار ما مضحک محسوب می‌شود. اما دوبوار همزمان با این استدلال پیامدهای نبود حضور و قدرت زنان را تجزیه و تحلیل کرده و پی می‌برد که این حضور نداشتن، علت آنچه را که وی زنانگی احمقانه زنان می‌داند، بیان می‌کند. این نداشتن قدرت، زنان را دستخوش چنددستگی می‌کند و آنها مجبور می‌شوند که برای رسیدن به اهدافشان از دروغ‌ها و حیل‌های بی‌ارزش و کم‌اهمیت و از تظاهر و جلوه‌گری استفاده کنند. تنها از این طریق است که می‌توان در یک جامعه و یک فرهنگ، فاعلیتی را یافت که ذاتاً ضد زن است. از این منظر است که دوبوار حمله قدرتمند و تأثیرگذار خود را علیه فرهنگ غربی آغاز می‌کند. دوبوار با بحث درباره‌ی کارهای لان، دی، اچ، لارنس، کلودل، برتون، توان آنرا یافت که استدلال کند داستانهای غربی به استثنای کارهای استدلال، عمیقاً ضد زن است.

با این حال دوبوارحس و درکی از ارزشهای جنسیتی زنانه و مردانه را به قرن بیستم اعطا کرد که به عنوان شکل بنیادین تمایز اجتماعی بود و در بسیاری از داستانهای وی زن و مرد حیطه‌ها و قلمروهای اجتماعی و عاطفی متفاوتی را به خود اختصاص داده‌اند . دوبوار در صدد دستیابی به سازگاری بیشتر بین رفتارهای ارزشی زنانه و مردانه است. با این حال فرض اساسی او در تأکید بر تفاوت جنسی برای هر دو جنس، راهگشا بوده است. برای وی زن و ارزشهای حاکم بر آن مقوله‌ای کاملاً معین و تثبیت شده بود. اما در عین حال مقوله‌ای فردی به حساب می‌آید که با مردان و ارزشهای مردانه متفاوت بود و بهترین راه مقابله با این تفاوت و به حداقل رساندن آن است، دوبوار زنان را تشویق می‌کند و به واقع به این امر تأکید دارد، که به شیوه‌ای شبیه شیوه‌ی مردانه زندگی کنند. وی عقیده دارد که زنان باید در پی برنامه و پروژه دستیابی به تعالی، فردیت و شناخت مطلق باشند. او زنان را قادر ساخت که تا درکی از طرح و پروژه تاریخی زنانگی به دست آورند و تعریفی که از حد و بین زنان و مردان ارائه داد پیشرفت‌های مهم فکری را ممکن ساخت. با این وجود موفق شدن و ناتوانی وی در نام بردن از موارد و زمینه‌هایی که بین زنان و ارزشهای جنسیتی اجتماعی غالب و مسلط مردانه حد و مرزی وجود ندارد، کار تشخیص و باز شناخت کار دوبوار از زمینه و بستر آن را گاهی با مشکل مواجه می‌کند. (همان منبع، ص ۱۹۳)

تعریف ارزش:

ارزش عبارت است از مطلوبیت‌ها، خواسته‌ها، علائق و جهت‌گیری‌های مثبت نسبت به چیزهایی که ملاک‌های کلی رفتار است و اکثریت افراد جامعه روی آنها وفاق دارند. در واقع ارزش‌های اجتماعی واقعیت‌ها و اموری می‌باشد که نزد مردم مقبول افتاده است و مورد خواست و علاقه‌ی اکثریت افراد جامعه می‌باشد و قدرت و منزلت دارد و نیازهای مادی و معنوی انسان را برآورده می‌سازند.

ارزش‌ها، افکار و احساساتی است که ما برای آنها، بها، اهمیت و مطلوبیت بیشتری قائل هستیم. ارزش‌های اجتماعی تعیین می‌کند که برای مردم یک جامعه چه چیز مهم است و چه چیز درست است. ارزش‌ها ممکن است در مواردی جنبه‌ی مشخص و عینی داشته باشد مانند احترام گذاشتن به والدین و یا صاحب خانه بودن و یا اینکه حالت کلی‌تری، مانند سلامتی، عشق و یا دموکراسی. ارزش‌ها بر رفتار افراد مؤثر است و به عنوان

ضابطه‌ای جهت ارزیابی اعمال دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد. معمولاً رابطه‌ی مستقیمی میان ارزش‌ها، هنجارها و قضاوت‌ها یا نحوه‌ی عکس‌العمل جامعه وجود دارد. به عنوان مثال جامعه‌ای که ارزش زیادی برای ازدواج قائل است، هنجارهایی دارد که عمل «زنا» را محکوم و مجازات می‌کند (محسنی، ۱۳۷۹، ص ۲۰).

گوردن آلپورت

آلپورت در طبقه‌بندی ارزش‌ها به شش مورد زیر اشاره می‌کند:

- ۱- نظری، که به جنبه‌های حقیقت و شناخت مربوط است.
- ۲- اقتصادی، که به جنبه‌های مادی و مالی مربوط می‌شود.
- ۳- زیبا شناختی یا هنری، که به شکل و هماهنگی اختصاص دارد.
- ۴- اجتماعی، که به جنبه‌های اجتماعی و روابط بین افراد توجه می‌کند.
- ۵- سیاسی، که به قدرت مربوط می‌شود.
- ۶- مذهبی، که به باورها و رفتارهای دینی مربوط است (سنجش می‌شود (به نقل از آناستازی، ۱۳۷۱، ص ۶۱۷).

اس.اچ. شوارتز

شوارتز کار روکیج را در مورد ارزش‌ها دنبال می‌کند. شوارتز ارزش‌ها را به عنوان راهنمای اصول زندگی مفهوم سازی می‌کند و در نهایت ارزش‌ها همچون اهداف فرا موقعیتی می‌باشد که راهنمای زندگی فرد با دیگر افراد و واقعیت‌های اجتماعی است. منظور از اهداف در این تعریف موارد ذیل است:

طبقه بندی شوارتز از ارزش‌ها

ارزش‌های بنیادی	ارزش‌های غایی
استقلال (اتکا به خود، خود کفایی)	برابری (فرصت‌های یکسان برای همه)
میانه روی (پرهیز از اعمال و احساسات افراطی)	هماهنگی درونی (با خود در صلح و صفا بودن)
وفاداری (وفاداری به دوستان و گروه خود)	قدرت اجتماعی (توان کنترل دیگران و تسلط داشتن)
بلند پروازی (سخت کوشی، هدفمند بودن)	لذت (ارضای امیال)
آزاد اندیشی، روشنفکری (تحمل عقاید دیگران)	آزادی (آزادی عمل و اندیشه)
تواضع (فروتنی)	زندگی معنوی داشتن (تاکید بر موضوعات معنی نه مادی)
با جرات بودن (حادثه جویی و خود را به مخاطره انداختن)	احساس تعلق داشتن (احساس این که دیگران به فکر من هستند)
حفظ محیط زیست	نظم اجتماعی (ایات جامعه)
بافتوژ بودن (در مردم و در جریان‌ها نفوذ داشتن)	زندگی هیجان انگیز (تجارب جالب)
گرامی داشتن والدین و بزرگ ترها	معناداری زندگی (هدف داری زندگی)
انتخاب اهداف شخصی (گزینه‌های مقاصد شخصی)	مؤدب بودن (ادب داشتن)
سلامت (بیمار نبودن از نظر بدنی و روانی)	ثروت (تملک مادی، پول)
توانایی (مهارت، مؤثر بودن، کارایی)	امنیت ملی (حفاظت از کشور در برابر دشمن)
پذیرفتن سرنوشت در زندگی	احترام به خویشین (اعتقاد به ارزشمند بودن خود)
شرافت (اصالت، نجابت)	
حفظ وجهه‌ی خود در میان جمع (حفظ ظاهر)	

<p>اطاعت (وظیفه شناسی) باهوش بودن (منطقی و منتکر بودن) یاری رسانی (برای آسایش دیگران کار کردن) لذت بردن از زندگی (لذت از غذا و روابط جنسی و ...) مذهبی بودن (اعتقاد به عقاید مذهبی) مسؤولیت (قابل اعتماد بودن و اتکا داشتن) کنجکاوی و علاقه مندی به همه چیز (جستجوگری) بخشندگی (آمادگی برای بخشیدن دیگران) موفقیت تمیزی (یا کیزی و مرتب بودن) تسلیم خوشگذرانی ها شدن (انجام کارهای لذت بخش)</p>	<p>جبران لطف دیگران (پرهیز از مدیون بودن) خلاقیت (منحصر به فرد بودن) صلح در دنیا (دنیای بدون جنگ) احترام به سنت (حفظ آداب و سنت) عشق کامل و بالغ (صمیمیت عمیق عاطفی و معنوی) خویشن داری (خودداری و مقاومت در برابر لغزشهای و وسوسه ها) رعایت حریم شخصی (حق برخورداری از حریم شخصی) امنیت خانواده (فراهم کردن امنیت برای افراد خانواده) اعتبار اجتماعی (مورد احترام و تأیید دیگران قرار گرفتن) وحدت با طبیعت (هماهنگی و تناسب با طبیعت) زندگی متنوع (مملو از چالش و نوآوری) فهم و دانش (درک پخته و بالغ از زندگی) اقتدار (حق رهبری و دستور دادن) دوستی حقیقی (داشتن دوستان حامی و صمیمی) جهان زیبایی ها (زیبایی هنر و طبیعت) عدالت اجتماعی (اصلاح بی عدالتی ها، توجه به ضعیفان)</p>
---	---

منبع: شوارتز، ۱۳۷۸، ص ۱۵۲-۱۵۱

- در خدمت حداقل بخشی از واقعتهای اجتماعی است.

- می تواند بر انگیزنده‌ی کنش یا تعیین کننده جهت و میزان بار احساس آن باشد.

آنها کارکردی چون معیاری برای قضاوت، توجیه یا تصدیق کنش دارند که هم از طریق نهادینه کردن ارزشهای گروه غالب و هم از طریق تجربیات منحصر به فرد شخص فرا گرفته می شود (فرامرزی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵).

چارچوب نظری

ارزشهای جنسیتی یکی از موضوعات و مفاهیم اساسی است که از دیرباز جامعه‌شناسان و روانشناسان بعدها و شاخص‌های مختلف آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند، ولی با توجه به اهمیت اساسی موضوع هنوز هم بر روی این مسأله مطالعات متعددی از دیدگاه‌های مختلف صورت می‌پذیرد.

جامعه‌شناسان پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ به این نتیجه رسیدند و «اذعان کردند که یک پارادایم قادر نیست به همه‌ی مسایل اجتماعی پاسخ دهد (آلکساندر، ۱۹۸۲؛ فریزبی و سایر، ۱۹۸۶؛ بریتزر، ۱۹۸۹؛ فارارو، ۱۹۸۹؛ بس، ۱۹۹۰؛ هابرماس، ۱۹۹۰؛ زتومکا، ۱۹۹۱؛ کالینز، ۱۹۹۰) به دنبال این نتیجه‌گیری به تدریج در جامعه‌شناسی مسأله ادغام و ترکیب نظری^۵ مطرح شد (چلیبی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۰).

در این تحقیق ما نیز با استفاده از ادغام و ترکیب نظری پارادایم‌های^۶ مختلف از جمله تئوری دورکیم، فمینیستها، سیمون دوبوار، زیگموند فروید و دیگر جامعه‌شناسان با روش تلفیقی به بررسی ارزشهای جنسیتی می‌پردازیم. دورکیم همبستگی اجتماعی را در دو شکل بررسی می‌کند، همبستگی مکانیکی و همبستگی ارگانیکی. در همبستگی مکانیکی وجدان جمعی به وسیله تشابهات و مراسم تقویت می‌شود که به ثبات، تداوم و استحکام نظم اجتماعی قوت می‌بخشد. عناصر اصلی همبستگی مکانیکی نیز متشکل از تشابهات و ارتباطات مستقیم است. احساسات، عواطف و پیوستگی عاطفی و همچنین انرژی عاطفی از مهم‌ترین عناصر شکل‌دهنده اخلاق و وجدان جمعی است. باید توجه کرد که در این‌گونه از اجتماعات هویت فردی و هویت جمعی^۷ یکسان است، موقعی که هویت را در این‌گونه از اجتماعات بررسی کنیم به یک امر واحد که نشأت گرفته از عناصر همبستگی اجتماعی مکانیکی و یا عناصر وجدان جمعی می‌باشد. در حالی که در همبستگی ارگانیکی همبستگی اجتماعی مبتنی بر تفاوت‌ها و تخصص‌ها و تقسیم کار است. وجدان جمعی در این‌گونه از جوامع به وسیله عقلانیت ابزاری تقویت می‌شود، قواعد اجتماعی و قوانین اجتماعی به صورت ترمیمی و تشویقی است برعکس در اجتماعات مکانیکی که قوانین مبتنی بر تنبیه است.

مفهومی که در نظریه‌ی اجتماعی مورد اهمیت است، زمانی که امیل دورکیم جامعه‌شناس (۱۹۶۴) از آن برای متمایز کردن همبستگی مکانیکی و ارگانیکی استفاده می‌کند، جایی که اولی به قیودی که بین اعضای اجتماعات سنتی توسط روابط قبیله‌ای مشخص شده رجوع می‌کند، و دومی به قیود ایجاد شده در یک اقتصاد سیاسی کاملاً پیچیده با یک تقسیم کار اجتماعی گسترده که هر وابستگی به همکاری دیگران برای تولید و روبه‌رو شدن با نیازهای انسانی برای کامل شدن را می‌سازد، رجوع می‌کند.

به‌طور کلی فمینیستها در پنج گروه اصلی دسته‌بندی می‌شوند که با خواسته‌های مختلف برای نیل به آرمان خود تلاش می‌کنند. به‌طور کلی خواسته‌های گرایش‌های فمینیستی در طول تاریخ را می‌توان این‌گونه بیان کرد: موج اول در پی اثبات زن به عنوان یک انسان کامل بود. موج دوم از میان برداشتن تضادها و دستیابی به حقوق برابر را دنبال می‌کرد. موج سوم خواهان تعادل میان نقش‌های خانوادگی و فعالیت‌های اجتماعی بود.

موج چهارم در پی جایگزینی قدرت زنانه به جای نظام مردسالاری است و در موج پنجم، فمینیست‌های پست‌مدرن با اعتقاد به ساختار شکنی از تمرکز به موضوع‌های سیاسی و اقتصادی به سوی مباحث فرهنگی و روان‌شناختی و زبان‌شناختی سوق یافته‌اند.

دوجناح فکری مطرح در این موج فمینیسم‌های لیبرال و رادیکال بودند. این دو جناح فکری در نکاتی مشترک و از جنبه‌هایی نیز متمایز بودند. هر دو جناح از لزوم پایان دادن به تبعیض جنسی در مشاغل، لغو قوانین سقط جنین و ایجاد مراکز نگهداری از کودکان حمایت می‌کردند و خواستار آن بودند که برداشت از زنان به عنوان موجوداتی که باید در خانه کار کنند و وظیفه نگهداری از کودکان را به عهده داشته باشند. در مشاغل زنانه اشتغال داشته باشند و در اجتماعات به عنوان منشی و خدمتکار عمل کنند، پایان یابد. همه در این مورد متفق القول بودند که تصویری از زنان که او را یا به عنوان خدمتکار و یا ابژه جنسی باز می‌نماید باید تغییر کند.

از آنجا که به اعتقاد رادیکالها مقاومت در برابر خواست‌های جنبش زنان ناشی از رسوخ اندیشه‌ها و انگارهای پدرسالارانه و سکسیتی در نگرشها و ایستارهای مختلف جامعه از جمله خود زنان ناشی می‌شد، لذا باید مبارزات در عرصه‌های فرهنگی با هدف ایجاد تغییر در نگرشها و بنیان‌های فکری ادامه می‌یافت.

این جریان به موازات دیدگاههای علمی و فلسفی مهم قرن ۲۰ آشکار گردید. عمده‌ترین این دیدگاهها عبارتند از نظریه فروید، گرایش‌های نوین در نظریه مارکسیسم و فلسفه هستی‌گرا میباشند که تاثیر قابل توجهی بر عقاید و تفکرات فمینیسم در این دوره گذاشت.

نظریه‌ی فروید نظامی از روانشناسی پدید آورد که در آن، نه تنها دوگانگی جنسیتی میان زن و مرد، تبیینی به ظاهر علمی یافته است، بلکه از این دو، جنسیت مردانه، برتری یافته و نقش محوری آن در شکل‌گیری شخصیت، حتی شخصیت دختران به صورت احساس فقدان اندام‌های مردانه، مورد توجه قرار گرفته است. این برای فمینیستها چالش‌آفرین بود و از این رو مورد توجه بخش قابل توجهی از کوششهای فکری حامیان این جنبش، صرف رد و تردید آفرینی در مفروضات فروید شده است.

نظریه نئومارکسیسم و محورهایی که به تبع نظریه مارکسیستی، مورد توجه فمینیستها قرار گرفت، شامل اموری همچون زن به عنوان کارگر خانگی، خانواده هسته‌ای و آینده آن،

مسأله از خود بیگانگی زن در فضای خانواده، نفی ضرورت ازدواج و توجه به زندگی اشتراکی است. نئومارکسیتهای فمینیسم در پی آن هستند که ریشه‌ی مشکلات زنان را نه تنها در وضع اقتصادی جامعه و نه در وضع جسمی زن و مرد بلکه در تلفیقی از این دو لحاظ کنند. از نظر اینان زنانگی و مردانگی، امور جنسیتی صرف و جاودان نیست، بلکه حاکی از دو طبقه اجتماعی می‌باشد که یکی بر دیگری مسلط است.

یکی دیگر از عوامل مؤثر و شکل‌دهنده به نظریات فمینیستی موج دوم فلسفه هستی‌گرا بود که به تبع عقاید سیمون دوبوار مطرح و رواج یافت. مبنای سخن دوبوار تفکیک موجودیت یا بودن برای خود^۱ و بودن در خود^۲ است. انسان به سبب برخوردار بودن از خودآگاهی این دو جنبه را داراست، موجودیت برای خود ناظر به جنبه‌ای از خویشتن است که بر فراز ایستاده و نظاره‌گر است درحالی که موجودیت در خود تحت نظارت ثابت و شیثیت یافته است و مورد آگاهی قرار گرفته است، این دو جنبه رابطه دیالکتیکی دارد. به عقیده دوبوار در فرهنگ جوامع بشری، مردانگی چون موجودیت برای خود و زنانگی چون موجودیت در خود لحاظ شده است. از این رو مردانگی با خصوصیتی چون سیال بودن، استقلال و رویارویی با شرایط جدید همراه بوده درحالی که زنانگی با خصوصیتی چون سکون، وابستگی و وضعیت تکراری در شرایط خانه ملازم بوده اند.

(باتری، ۱۳۸۲، صص ۴۵-۱۲۱)

نظریه پردازان سعی در تحلیل این موضوع دارند که بفهمند زنان چگونه هویت زنانه و زنانگی خود را با استفاده از منابع نمادین در دنیای مردانه جای می‌اندازد، می‌سازند. این تحلیل باعث می‌شود تا تمایلات جدید و پویایی در عرصه تحقیقات هویدا شود و تحلیل در مورد جنسیت تبدیل به موضوع تحقیق میان رشته‌ای می‌شود.

هویت تحت تاثیر نظریه‌های مربوط به گروه‌های اقلیت^۱ باعث می‌شود تا موضوع "دیگر" و "دیگری بودن" هویت مطرح گردد. بحث مربوط به "دیگری تعمیم یافته" جورج هربرت مید مطرح می‌شود، که بحثی است مربوط به پراگماتسم اجتماعی و یا رفتارگرایی اجتماعی و نظریه پردازان فمینیست کارکرد "دیگری بودن" را در مباحث سیاسی از قبیل فرمانده و فرمانبردار، قدرتمند و پایین مرتبه، فرادست و فرودست را مورد

مطالعه قرار می‌دهند. (کالینز، ۱۹۹۰)

این موضوعات منطق نهفته در پارادیم شالوده شکن فاعلی را تشکیل می‌دهد به این معنی که اگر زنان کنش گران فعال در زمینه خلق هویت به عنوان موجودات مذکر و مؤنث باشند در آن صورت می‌توانند این هویت‌ها را رد و آنها را قبول نکنند و این ساخت فرهنگی و نمادین را نپذیرند و از حالت ناتوانی درآمده و هویت و فردیت دیگری را بپذیرند.

نانسی چادورو برای پاسخ دادن به این پرسش که چرا زنان مادر می‌شوند، از فرضیات روانکاوی، زیستی-اجتماعی و دیدگاه‌های فمینیستی بهره گرفته است. چرا در بسیاری از فرهنگ‌ها وظیفه‌ی مراقبت از نوزاد به عهده‌ی زن است؟ او در این باره معتقد است که چنانکه مراقب نوزاد زن باشد سبب پدیدار شدن تجارب متفاوتی برای دختر و پسر می‌شود. مراقبین مادر، دخترانی را بزرگ می‌کنند که در آینده خواهان مادر شدن می‌باشند. بدین ترتیب سیکل مادری تداوم می‌یابد. به علاوه چنانچه زنان از نوزادان مراقبت کرده و آنها را بارور سازند، موجب نمود پسرانی می‌شوند که به زن سلطه یافته و تحقیرش خواهند کرد. چون مادران به تمامی نیازهای کودکان پاسخ می‌دهند آنها به این نتیجه می‌رسند که مادران از این عملشان کاملاً خوشنود هستند. روابط اولیه‌ی عمیق کودک با مادر، اثرات پایدارتری بر روی دختران دارد زیرا روابط جنس مؤنث با مادرشان مانند پسران گسسته نمی‌شود. گرچه پسران نیز وابستگی‌های شدیدی با مادرشان دارند، لیکن چون ملزم هستند که به هویت خاص خود برسند، چاره‌ای به جز گسستن این روابط ندارند. بنابراین مرد بودن این مفهوم را می‌یابد که خصوصیات زنانه را نداشته باشد. در این جا است که جنس مذکر به زنان با دیده‌ی تحقیر می‌نگرد و هویت متفاوت خویش را شکل می‌دهد. چون پدران سهل‌الوصول نمی‌باشند به همین دلیل ویژگی‌های آنان ایده‌آل و آرمانی تصور می‌شود و پیامد این نگرش‌ها، ذهنیت مردسالاری پدیدار می‌شود. چودورو اعتقاد دارد که این سیکل سنتی (بارآوری کودک توسط مادر) باید شکسته شود. به عبارت دیگر مردان نیز باید در کار بزرگ کردن کودکان نقش داشته باشند. اگر این وضعیت ادامه یابد زنان همواره تحقیر شده و در حاشیه خواهند بود. تنها راه برابری زن و مرد همین است.

فرضیات تحقیق

- ۱- بین پایگاه اجتماعی و اقتصادی و ارزشهای جنسیتی رابطه وجود دارد.
- ۲- بین میزان تفاوت نسلی و ارزشهای جنسیتی رابطه وجود دارد.
- ۳- بین میزان تحصیلات و ارزشهای جنسیتی تفاوت وجود دارد.
- ۴- بین میزان استفاده از رسانه‌های جمعی و ارزشهای جنسیتی رابطه وجود دارد.
- ۵- آیا بین نگرش والدین و فرزندان از لحاظ ارزشهای جنسیتی در شهر خلخال رابطه وجود دارد؟
- ۶- تعیین شاخص ارزشهای جنسیتی در بین زنان و مردان شهر خلخال.

روش تحقیق

این تحقیق به روش پیمایش و با ابزار پرسشنامه انجام پذیرفته است.

جامعه آماری و برآورد حجم نمونه

حجم نمونه یا مجموعه عنصرهایی که محقق باید با آنها مصاحبه کند به دو عامل کلیدی بستگی دارد، اول درجه دقت موردنظر برای نمونه دوم میزان تغییر برحسب خصوصیات اصلی مورد مطالعه.

درباره حجم نمونه و دقت نمونه‌گیری به چند مورد باید دقت کرد، اول این که اگر حجم نمونه کوچک باشد با افزایش اندکی عنصرهای نمونه باعث افزایش در دقت نمونه‌گیری می‌شود، مثلاً افزایش حجم نمونه از ۱۰۰ به ۱۵۶ خطای نمونه‌گیری از ۱۰ درصد به ۸ درصد تقلیل می‌یابد، اما در نمونه‌های بزرگ با افزایش حجم نمونه چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. دوم این که حجم جمعیت عمدتاً ربطی به دقت نمونه ندارد، فقط حجم نمونه است که در این قاعده از اهمیت زیادی برخوردار است.

علاوه بر مسایل ذکر شده محقق باید تصویر درستی از تقسیم جمعیت در مورد صفت یا متغیر مورد مطالعه مثلاً درباره‌ی بررسی انتخاباتی باید به طبقات توجه خاص نمود یا شکاف جمعیتی در بین پدران و پسران که در میزان دقت نمونه‌گیری حایز اهمیت است، بنابراین با درجه دقت مورد نظر و میزان تغییر در جمعیت با استفاده از فرمول کوکران از حجم جمعیت مجموعه عنصرها را برای نمونه‌گیری انتخاب می‌کنیم.

$$n = \frac{\frac{t^2 pq}{d^2}}{1 + \frac{1}{N} \left(\frac{t^2 pq}{d^2} - 1 \right)}$$

=N حجم جمعیت مورد مطالعه

=p وجود صفت در حجم نمونه

=p=1-q عدم وجود صفت در حجم نمونه

=d درجه‌ی اطمینان

=t ضریب اطمینان

=n حجم جمعیت نمونه.

(ساروخانی، ۱۳۸۲، صص ۱۲۰-۱۲؛ دواس، ۱۳۸۳، صص ۸۱-۷۸؛ رفیع‌پور، ۱۳۸۲، صص ۳۸۳-۳۷۱؛ سرمد،

بازرگان، حجازی، ۱۳۸۱، صص ۱۸۶-۱۹۱)

جامعه‌ی آماری شهرنشینان شهر خلخال یعنی ۲۰۰۰۰ نفر می‌باشد.

برای بدست آوردن حجم نمونه از فرمول کوکران^{۱۱} استفاده شده که در این فرمول

$p = ۰/۷۵$ و $q = ۰/۲۵$ در نظر گرفته شده است.

$$n = \frac{\frac{1.96^2 \times 0.75 \times 0.25}{0.05^2}}{1 + \frac{1}{20000} \left(\frac{1.96^2 \times 0.75 \times 0.25}{0.05^2} - 1 \right)} = 277$$

واحد تحلیل: واحد تحلیل در این تحقیق خانواده می‌باشد.

روش نمونه‌گیری: در این تحقیق از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای طبقه‌ای با حجم نامتناسب استفاده شده است.

شیوه کدگذاری متغیرها: پاسخ‌هایی که برای متغیرهای مستقل و وابسته در نظر گرفته شد به این صورت می‌باشد، به صورت طیف لیکرت، کاملاً موافقم = ۵، موافقم = ۴، بینابین = ۳، مخالفم = ۲ و کاملاً مخالفم = ۱ در نظر گرفته شده است.

روایی و پایایی تحقیق

ضریب آلفای کرونباخ این تحقیق ۰/۸۷ درصد می‌باشد.

برای پایایی^{۱۲} متغیرها از روش پایداری درونی (ضریب آلفا) استفاده شد، یعنی با

بررسی ضریب آلفای گویه‌های مربوط به هر یک از متغیرها و محاسبه‌ی ضریب آلفای

نسبتاً بالای آن‌ها انسجام درونی بالای گویه‌ها را تأیید می‌کند.

اعتبار: پرسشنامه تحقیق را استادان جامعه‌شناسی ملاحظه کردند و همچنین به اصلاح پرسشنامه پرداختند که پس از اصلاح نهایی یادآور شدند که از اعتبار لازم برخوردار می‌باشد.

آمار استنباطی

۱- بین میزان استفاده از رسانه و ارزشهای جنسیتی در بین خانواده‌های شهر خلخال تفاوت معنی‌داری وجود دارد.

با توجه به اینکه متغیر وابسته (ارزشهای جنسیتی) و متغیر مستقل (رسانه) هر دو فاصله‌ای - فاصله‌ای است از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است این آزمون در فاصله‌ی اطمینان ۹۵٪ سنجش شده است سطح معنی‌داری برابر $\text{Sig} = ۰/۰۱۱$ است که نشان‌دهنده رابطه معنی‌داری بین رسانه و ارزشهای جنسیتی می‌باشد و همچنین میزان همبستگی پیرسون برابر $۰/۱۴۳$ است که نشان‌دهنده شدت رابطه نسبتاً قوی و مستقیم بین متغیرهاست در نتیجه با توجه به اطلاعات فرضیه H_0 ابطال و فرضیه H_1 تایید می‌شود.

۲- بین دو گروه جنسیت زنان و مردان و میزان ارزشهای جنسیتی شهرنشینان شهر خلخال تفاوت معنی‌داری وجود دارد.

با توجه به آزمون لیون سطح معنی‌داری برابر $\text{Sig} = ۰/۰۲۲$ است به عبارت دیگر واریانس بین دو گروه برابر است و با توجه به نتایج آزمون t مستقل در فاصله اطمینان ۹۵٪ سطح معنی‌داری برابر $\text{Sig} = ۰/۰۴۶$ که نشان‌دهنده تفاوت معنی‌داری بین دو گروه جنسیت است و همچنین t به دست آمده برابر $t = ۳/۰۴۱$ با درجه آزادی $df = ۳۱۵$ یعنی میانگین ارزشهای جنسیتی زنان با میانگین ارزشهای جنسیتی مردان تفاوت معناداری دارد بنابراین فرضیه H_0 رد می‌شود و فرضیه H_1 با توجه به اطلاعات موجود تایید می‌شود.

۳- بین سن و ارزشهای جنسیتی شهرنشینان شهر خلخال رابطه معنی‌داری وجود دارد. با توجه به اینکه متغیر وابسته (ارزشهای جنسیتی) و متغیر مستقل (سن) هر دو فاصله‌ای - فاصله‌ای است از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است این آزمون در فاصله اطمینان ۹۹٪ سنجش شده است سطح معنی‌داری برابر $\text{Sig} = ۰/۰۴۲$ است که نشان‌دهنده رابطه معنی‌داری بین ارزشهای جنسیتی و سن می‌باشد در نتیجه با توجه به اطلاعات فرضیه H_0 تایید و فرضیه H_1 تایید می‌شود.

۴ - بین نگرش والدین و فرزندان و میزان ارزشهای جنسیتی شهرنشینان شهر خلخال رابطه معنی داری وجود دارد.

با توجه به اینکه متغیر وابسته (ارزشهای جنسیتی) و متغیر مستقل (نگرش والدین) هر دو فاصله‌ای - فاصله‌ای است از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است این آزمون در فاصله اطمینان ۹۹٪ سنجش شده است سطح معنی داری برابر $\text{Sig} = ۰/۰۰۰$ است که نشان دهنده ی رابطه معنی داری بین ارزشهای جنسیتی و نگرش والدین می باشد و همچنین میزان همبستگی پیرسون برابر $۰/۴۶۸$ است که نشان دهنده ی شدت رابطه بسیار قوی و مستقیم بین ارزشهای جنسیتی و نگرش والدین است، در نتیجه با توجه به اطلاعات فرضیه H_0 ابطال و فرضیه H_1 تایید می شود.

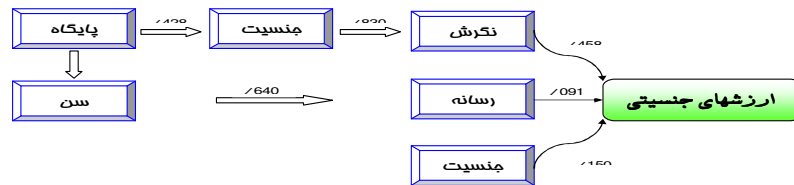
با توجه به نتایج آزمون تحلیل واریانس در فاصله اطمینان ۹۵ درصد سطح معنی داری برابر ۹۳۲ که نشانگر عدم سطح معنی داری بین متغیرهاست در نتیجه فرضیه h_0 تایید و فرضیه h_1 ابطال می شود.

با توجه به نتایج آزمون تحلیل واریانس در فاصله اطمینان ۹۵ درصد سطح معنی داری برابر $۰/۰۴۳$ که نشانگر عدم سطح معنی داری بین متغیرهاست در نتیجه فرضیه h_0 تایید و فرضیه h_1 تایید می شود.

با توجه به اطلاعات ضریب تعیین رگرسیون برابر $R^2 = ۰/۲۶۷$ می باشد یعنی می توان با میزان $۰/۲۶۷$ به پیش بینی و همچنین تبیین متغیر وابسته توسط متغیرهای مستقل پرداخت. با توجه به میزان f برابر است با $f = ۲۲/۵۰۲$ و با توجه به سطح معنی داری $\text{Sig} = ۰/۰۰۰$ نشان دهنده معنی داری متغیرهاست.

با توجه به اطلاعات نگرش والدین و همچنین جنس معنی دار می باشد.

مدل اصلاح شده تحقیق



با توجه به مدل اصلاح شده‌ی تحقیق، نگرش با ۰/۴۵۸ درصد و رسانه با ۰/۰۹۱ درصد و جنسیت با ۰/۱۵۰ متغیرهایی بود که تاثیر مستقیم بر متغیر ارزشهای جنسیتی داشته‌اند. همچنین سن یکی از متغیرها می‌باشد که رابطه معنی دار و مستقیمی با متغیر ارزشهای جنسیتی ندارد ولی در رابطه غیرمستقیم اثر خود را نمایان ساخت، همچنین دیگر متغیرها نیز همچون متغیر پایگاه اجتماعی و اقتصادی اثر غیرمستقیم بر ارزشهای جنسیتی داشت. با توجه به مدل اصلاح شده تحقیق نگرش با ۰/۴۵۸ درصد و رسانه با ۰/۰۹۱ و جنسیت با ۰/۱۵۰ درصد متغیرهایی بود که تاثیر مستقیم بر متغیر وابسته ارزشهای جنسیتی داشتند.

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به آزمون لیون بین دو گروه از جنسیت زنان و مردان و میزان ارزشهای جنسیتی شهرنشینان شهر خلخال سطح معنی‌داری ۰/۰۲۳ و یکسانی وجود دارد. به عبارت دیگر واریانس بین دو گروه برابر است و با توجه به آزمون نتایج t مستقل سطح معنی‌داری ۰/۰۴۶ می‌باشد که نشان‌دهنده تفاوت معنی‌داری بین دو گروه جنسیت است و همچنین t به دست آمده برابر ۳/۰۴۱ می‌باشد که نشان می‌دهد که میانگین ارزشهای جنسیتی زنان با میانگین ارزشهای جنسیتی مردان تفاوت معنی‌داری دارد.

با توجه به ساختار این پژوهش و مقوله‌های مورد بحث در آن مشخص گردید معرف‌ها و شاخص‌های تعیین شده در آن کاملاً با بیشتر متغیرهای تحقیق در شهر خلخال مطابقت داشته است. مهمتر آنکه با توجه به فرهنگ مذهبی و سنتی خلخال، خانواده‌ها و پاسخگوها رعایت ملاکهای اصیل اسلامی را برای خود در امر مؤلفه‌های مردانگی و زنانگی و

ارزشهای جنسیتی واجب دانسته‌اند و می‌توان اثبات کرد که تربیت خانوادگی افراد در این شهر از اصول اسلامی و ایرانی پیروی می‌کند. و بر این باورند که هرچه افراد و خانواده‌ها به ارزشهای فردی و اجتماعی و اسلامی پایبند باشند میزان آسیبها و مسائل اجتماعی کم خواهد شد و بالعکس.

بین منطقه شهری و ارزشهای جنسیتی تفاوت معنی‌داری وجود نداشت، اگر به این باور برسیم که جهانی‌شدن یکی از شاخص‌هایی است که موجب تضعیف نقش منطقه و محیط می‌شود، رابطه بین جهانی‌شدن و این فرضیه مشخص می‌شود، در حالی که شهرنشینان خلخال محیط و فاصله بین مناطق پنج‌گانه خلخال را به لحاظ کیفیت زندگی از مهم‌ترین مسایل می‌دانند، در حالی که تفاوت معنی‌داری بین میانگین ارزشهای جنسیتی شهرنشینان مناطق مختلف خلخال وجود ندارد. در هر حال در جهان جدید محیط و منطقه نقش ضعیفی در میزان ارزشهای جنسیتی را داراست.

آزمون همبستگی پیرسون بین ارزشهای جنسیتی و نگرش والدین نشان داد که این آزمون با سطح معنی‌داری ۰/۰۰۰ می‌باشد که نشان دهنده‌ی رابطه معنی‌داری بین ارزشهای جنسیتی و نگرش والدین می‌باشد و همچنین میزان همبستگی پیرسون برابر ۰/۴۶۸ می‌باشد که نشان‌دهنده‌ی شدت رابطه بسیار قوی و مستقیم بین ارزشهای جنسیتی و نگرش والدین می‌باشد. نگرشها ترکیبی از شناختها، احساسها و آمادگی برای عمل نسبت به یک چیز معین می‌باشد که ممکن است واکنش عصبی، مثبت یا منفی نسبت به یک معنی انتزاعی یا شیئی ملموس را در برداشته باشد. (بروولد، ۱۹۷۰) هر نگرش شامل یک شیئی، شخص، رویداد یا موقعیت است و معمولا ارزشیابانه و با ثبات و دوام قابل توجهی است. آزمون تحلیل واریانس بین ارزشهای جنسیتی و پایگاه اجتماعی و اقتصادی نشان داد که در فاصله اطمینان ۰/۰۹۵ با سطح معنی‌داری ۰/۰۹۳۳ می‌باشد که نشانگر عدم سطح معنی‌داری بین متغیرهاست. تحقیقات نشان داده است که پایگاه اجتماعی و اقتصادی بر تغییر اولویتهای ارزشی تاثیر معنادار دارد (توسلی، ۱۳۸۳) میزان موافقت با معاشرت دختر و پسر قبل از ازدواج به موازات افزایش پایگاه طبقاتی افزایش می‌یابد (محسنی، ۱۳۸۲) از نظر بورديو نیز مطابق با سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادی، جایگاه طبقاتی افراد تعریف می‌شود و در این جایگاه آدمی ذائقه‌ای را به دست می‌آورد که متفاوت از

ذائقه افراد در جایگاههای دیگر است، منظور از ذائقه ی مجموعه ای از انتخابهایی است که عامل بر اساس آن، اشخاص، اموال و افعال خاصی را بر موارد دیگر ترجیح می دهد. (بورديو، ۱۳۸۰، ص ۳۵) در دیدگاه وبر نیز افرادی که به گروه منزلتی خاصی تعلق دارند انتظار این است که سبک زندگی خود را از طریق همسرگزینی درون گروهی و رفتارهای دیگر رعایت کنند (وبر، ۱۳۸۴، ص ۲۱۵) به عبارتی پایگاه اجتماعی و اقتصادی محدوده عمل فرد را تحت تاثیر خودش قرار داده و نوع انتخاب و ترجیح ارزشی او را معین می کند.

تحلیل واریانس یک متغیره نشان داد که بین تحصیلات و ارزشهای جنسیتی در فاصله اطمینان ۰/۰۹۵ با سطح معنی داری ۰/۰۴۳ می باشد که هرچه میزان تحصیلات افزایش یابد میزان ارزشهای جنسیتی افراد نیز افزایش پیدا می کند. تحقیقات نشان داده است که تحصیلات با ارزشهای پسران و پدران رابطه معنادار و مستقیمی دارد (زین آبادی، ۱۳۷۷).

پیشنهادهای تحقیق

- بر مبنای یافته های این پژوهش برای تقویت و همبستگی ارزشهای جنسیتی بین شهرنشینان شهر خلخال می توان پیشنهادهای زیر را ارایه نمود:
- بهتر است با تکیه بر نظریه عدالت به مبارزه با پیشداوری ها و تصورات قالبی که زنان را فرو دست تر و کم ارزش تر از مردان و مردان را مسلط بر زنان می دانند، پرداخت .
- مبارزه فرهنگی از طریق رسانه ها برای حذف برداشتهای مرد سالارانه در تمامی شئون زندگی جامعه شهری، تقویت ارزشها و هنجارهای اجتماعی.
- استفاده کردن از افراد نخبه و برجسته، شخصیت های علمی در مراسم و مناسبتهای مختلف علمی و مذهبی در جهت تبیین مسائل مذهبی و علمی خانواده و زنان.
- تلاش برای وحدت نظر در بین مسؤولان و متولیان فرهنگی کشور در راستای برنامه ریزی جهت تقویت عدالت محوری در امر ارزشهای جنسیتی.
- برنامه ریزی درازمدت فرهنگی و تعیین هدفهای کارآمد به نحوی که بتوان زمینه ی مشارکت علمی و فرهنگی و کاربردی جوانان و افراد با تدبیر را در امر مقوله های ارزشی و جنسیتی فراهم آورد.
- اصلاح نظام فرهنگی و پژوهشی کشور تمام دوره های تحصیلی و بسترسازی جهت اصلاح دیدگاه های غیرمنطقی در مورد زنان و ارزش گذاری به جنسیت آنها.

- برخورد واقع‌بینانه و توجه به نیازهای اساسی دختران و پسران در سن نوجوانی و جوانی که باعث اعتماد به نفس و امنیت خاطر و شکوفا شدن آنها شود.
- ایجاد کرسیهای نظریه‌پردازی در دانشگاهها و حوزه‌های علمیه و ترویج فرهنگ تحقیق و پژوهش و اجرای نتایج حاصل از آن در کشور
- تقویت علمی و عملی خانواده‌ها و پدران و مادران در انجام رفتارهای جنسیتی هر دو جنس
- تقسیم کارهای خانواده و پرورش و یادگیری کودک بر اساس نوع جنسیت

زیر نویس‌ها

1- Gender	2- Sex	3-Value	4- Sex & Gender
5- Theoreticalintegration	6- paradigmative	7-Collective Identity	8- For-it self
9-In-it self	10-Black feminism	11-Cocran	12-Reliability

منابع

- ۱- آناستازی، (۱۳۷۱) روان آزمایی، ترجمه ی محمد تقی براهنی، تهران دانشگاه تهران اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۲) تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته ی صنعتی، ترجمه ی مریم وتر، تهران، انتشارات کویر، چاپ دوم اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳) تحول فرهنگی در جامعه ی پیشرفته ی صنعتی، ترجمه ی مریم وتر، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول
- ۲- بوردیو، پی یو (۱۳۸۰) نظریه ی کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه ی مرتضی مردیپا، تهران، انتشارات نقش ونگار، چاپ اول
- ۳- دور کیم، امیل (۱۳۸۱) درباره ی تقسیم کار اجتماعی، ترجمه ی باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، چاپ اول
- ۴- زین آبادی، مرتضی (۱۳۷۷) بررسی سلسله مراتب ارزشی پدران و پسران در خانواده‌های ساکن شهرستان مشهد و عوامل مؤثر بر آن، پایان نامه ی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد
- ۵- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، در آمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، تهران، مؤسسه ی انتشارات کیهان، چاپ اول
- ۶- کوزر، لوئیس (۱۳۷۳) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه ی محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ پنجم
- ۷- ویر، ماکس (۱۳۸۴) دین، قدرت، جامعه، ترجمه ی احمد تدین، تهران، انتشارات هرمس، چاپ دوم
- ۸- دیلینی، تیم (۱۳۸۷) نظریه های کلاسیک جامعه شناسی، ترجمه ی بهرتنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران، نشر نی، چاپ اول
- ۹- گولومبرگ، سوزان (۱۳۷۸) رشد جنسیت، رابین فی وش، ترجمه ی مهرناز شهرآزادی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول
- ۱۰- نرسیسیانس، امیلیا (۱۳۸۳) مردم شناسی جنسیت، تهران، نشر افکار، چاپ اول
- ۱۱- سفیری، خدیجه و ایمانین سارا (۱۳۸۸)، جامعه شناسی جنسیت، تهران، انتشارات جامعه شناسان، چاپ اول
- ۱۲- گرت، استفانی (۱۳۸۰)، جامعه شناسی جنسیت، ترجمه ی کتابون بقایی، نشر دیگر، تهران
- ۱۳- بادانتر، الیزابت (۱۳۷۷) زن و مرد، مترجم کاظم شیوا رضوی، انتشارات دستان، تهران.
- ۱۴- راب، استونز (۱۳۸۵)، متفکران بزرگ جامعه شناسی، نشر مرکز، چاپ چهارم.
- ۱۵- مک کویل، دنس (۱۳۸۰)، مخاطب شناسی، ترجمه مهدی منتظر قائم، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها